

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

اشکال مرحوم محقق عراقی بر مرحوم محقق نائینی را ملاحظه فرمودید. خلاصه‌ای اشکال به این برگشت که چون قدرت برخلاف علم شرط برای خطاب است، در جایی که عجز باشد - و لو عجز تصادفی و اتفاقی - معنا ندارد که بگوئیم این تکلیف اطلاقی دارد که شامل حال عجز هم می‌شود. برداشت مرحوم عراقی از کلام مرحوم نائینی این بود که نائینی می‌گوید جایی که دو دلیل با هم تزامم دارند هر دلیل نسبت به عجز خودش اطلاق دارد و در نتیجه با یکدیگر تزامم پیدا می‌کنند.

مرحوم عراقی هم می‌گوید قدرت شرط تکلیف است و اگر قدرت نباشد اطلاق معنا ندارد و اگر اطلاق نباشد تزامم امتثالی که شما تصویر کردید معنا ندارد. باید تزامم را در باب ملاک ببریم یعنی تزامم در جایی است که علم داریم در دو دلیل غرض وجود دارد اما در تعارض در یکی از دو دلیل غرض موجود است.

بررسی کلام مرحوم عراقی

به نظر ما برداشت مرحوم عراقی از کلام نائینی درست نیست. اگر نائینی اطلاق را نسبت به حالت عجز از خود آن تکلیف بخواهد ادعا کند این اشکال مرحوم عراقی وارد است، اما وقتی عبارات مرحوم نائینی را ملاحظه می‌کنیم، نائینی اطلاق هر دلیلی را نسبت به دلیل دیگر مطرح می‌کند و می‌گوید این دلیل می‌گوید باید قدرت را صرف متعلق من کنی اعم از اینکه در مقابل این، چیز دیگری شما را عاجز کند یا نکند. چون اگر بخواهد قدرت را صرف تکلیف دیگر کند عاجز از این می‌شود.

به بیان دیگر این خلط برای مرحوم عراقی واقع شده که نائینی نمی‌گوید هر تکلیفی نسبت به عجز از خود متعلق آن تکلیف اطلاق دارد. اگر این را بگوید اشکال عراقی می‌آید که در هر تکلیف قدرت، شرط برای خطاب است و اگر قدرت نباشد نه خود تکلیف و نه اطلاقش معنا ندارد بلکه اطلاقی که نائینی ادعا می‌کند نسبت به وجود تکلیف دیگر است.

می‌گوید این تکلیف می‌گوید باید قدرت خود را صرف در متعلق کنی و همین جا این معنا روشن است قدرت که شرط برای تکلیف است خود آن تکلیف من حیث هو است یعنی این تکلیف من حیث هو اگر مکلف بر متعلقش قادر باشد این تکلیف ثابت است. حالا اطلاقی دارد؛ اعم از اینکه با تکلیف دیگر، تعجیزی حاصل بشود یا نشود؟ پس نباید بین این دو خلط کرد.

یک وقت می‌گوئیم در یک تکلیف مکلف قدرت بر او ندارد اینجا اشکال مرحوم عراقی وارد است اما یک وقت می‌گوئیم تکلیفی را مکلف فی نفسه قدرت بر او دارد و لکن می‌گوئیم اطلاقی دارد که اطلاقش این است اعم از اینکه تکلیف دیگری که این مکلف را تعجیز کند باشد یا نباشد و چون این در هر دو طرف وجود دارد نتیجه این می‌شود با خود تکلیف عجز از تکلیف دیگر واقع

نمی‌شود این تعجیز به وسیله‌ی امتثال است.

وقتی آمدید احد التکلیفین را انجام دادید این امتثال موجب عجز از تکلیف دیگر می‌شود و الا تا مقام امتثال نیاید این دو تکلیف هر دو فی نفسه متعلق‌شان مقدور برای مکلف است و هیچ اشکالی عقلاً بر این دو تکلیف وارد نیست. وقتی امتثال کردید «یتحقق العجز عن امتثال الآخر» لذا نتیجه‌اش تزامم در مقام امتثال می‌شود.

ما به مرحوم عراقی عرض می‌کنیم اولاً لازمه‌ی کلام نائینی این نیست که از این مبنای مشهور که قدرت را شرط برای اصل خطاب می‌گیرند رفع ید کند بلکه نائینی همین را هم قبول دارد که قدرت شرط برای خطاب است. خلاصه اشکال این شد که دو مطلب است و عراقی بین این دو مطلب خلط کرده.

یک مطلب این است که مکلف باید بر متعلق تکلیف قدرت داشته باشد و آن قدرت فی نفسه است. یعنی در هر تکلیف با قطع نظر از تکلیف دیگر مکلف باید بر آن قادر باشد. روی این مبنا می‌گوئیم اینجا اینچنین است یعنی در هر دو تکلیف مکلف با قطع نظر از تکلیف دیگر قدرت فی نفسه دارد. پس مراد از اطلاقی که نائینی می‌گوید این است که این تکلیف می‌گوید باید قدرت را صرف در من کنی اعم از اینکه به وسیله‌ی امتثال دیگری عاجز از این بشوی یا نه؟ این اطلاق را دارد و لذا این دو اطلاق به میدان می‌آیند.

بعد نائینی می‌گوید این دو اطلاق در مقام امتثال با هم دعوایشان می‌شود. این می‌گوید اگر او را انجام دادی امتثال بکنی یا نکنی واجب است، آن هم می‌گوید اگر دیگری را امتثال کردی یا نکردی این واجب است. اما وقتی نوبت به مرحله‌ی خود امتثال خارجی شد دیگر قدرت بر دیگری ندارد، فرض این است در باب تزامم اگر قدرت را صرف یکی کرد عاجز از دیگری است پس می‌شود تزامم در مقام خود امتثال.

نائینی در مورد تزامم امتثالی می‌گوید «إنما وقع بينهما المزاممة في مقام الفعلية» تا می‌رسد به این عبارت «فیصلح کلّ منهما لأن يكون تعجيزاً مولوياً عن الآخر» هر کدام تعجیز نسبت به دیگری است «رافعاً لموضوعه، فإنّ كلّ تکلیف يستدعي حفظ القدرة على متعلقه و صرفها نحوه و إن لزم منه سلب القدرة عن التکلیف الآخر» اطلاقی که نائینی می‌گوید اینکه شما قدرت را صرف این متعلق کن ولو لازمه‌اش این باشد که نسبت به تکلیف دیگر عاجز بشوی. «و إن لزم منه سلب القدرة عن التکلیف الآخر، و المفروض: ثبوت القدرة على كلّ منهما منفرداً» نائینی می‌گوید فرض ما این است که در هر تکلیف مکلف نسبت به هر کدام منفرداً یعنی مع قطع النظر عن الآخر قدرت در او وجود دارد پس این تزامم است.

خلاصه‌ی اطلاقی که نائینی می‌گوید شد که هر تکلیفی می‌گوید ایها المكلف قدرت خود را صرف من کن مطلقاً، اعم از اینکه اگر صرف من کردی بر انجام فعل دیگر قادر باشی یا قادر نباشی، اعم از اینکه این موجب تعجیز از فعل دیگر بشود یا نشود. مرحوم عراقی این اطلاق را با اطلاقی که خودشان ذکر کردند خلط کردند لذا این اشکال را بر مرحوم نائینی وارد کردند.

اشکال دوم به مرحوم عراقی

اشکال دوم این است که شما به این بیان نائینی اشکال کردید اما چه دلیلی شد بر اینکه تزامم را در ملاک و غرض ببریم؟ بگوئید تزامم در جایی است که هر دو دلیل با علم به وجود الغرض داریم اما می‌دانیم تحصیل هر دو ممکن نیست، تعارض در جایی است که علم وجود غرض در یک طرف است و همان یک طرف برای ما معین نیست.

شما کلام نائینی را خراب کردید چرا تزامم را آنجا بردید؟ نائینی دو مطلب داشت؛ (1) تزامم در امتثال را اثبات کرد (2) نفی تزامم در ملاک کرد. فرمود عالم تزامم در ملاک با عالم تزامم در امتثال فرق دارد و به قول مرحوم آقاي خوئی (قدس سره) -

ظاهراً مرحوم آقای خوئی کلام عراقی را متعرض نشده- تزام ملاکی خارج از محل بحث است. می‌گوید در این بحث فرق میان تعارض و تزام نباید چیزی به نام تزام ملاکی را مدّ نظر قرار بگیریم.

اینکه مرحوم عراقی در مورد تزام امتثالی نسبت جعل را به مرحوم نائینی داد صحیح نیست. نائینی با فکر مسئله را مطرح کرده و می‌گوید دو دلیل داریم. این دو دلیل از حیث دلالت مدلول و دال با هم تنافی ندارند. یکی می‌گوید حج واجب است و دیگری می‌گوید هتک دین حرام است. تنافی دو دلیل این است که من یا این را می‌توانم امتثال کنم یا دیگری مخالفت کنم یا بالعکس. دو: اگر یکی را امتثال کردم این امتثال من را از امتثال دیگری عاجز می‌کند. منشا امتثال مولاست چون مولا امر کرده من امتثال می‌کنم.

عرضمان این است که در ملاکات تزام نیست. اشکالی که بر این حرف وجود دارد این است که تزام ملاکی قبل الجعل است و فرض ما این است که هر دو تکلیف جعل شده و در هر دو شارع کسر و انکسار کرده. اینکه مجدد در امتثال تزام ملاک را درست کنیم معنا ندارد. تزام ملاکی که امر درستی است و ربطی به ما نحن فیه در فرق بین تعارض و تزام ندارد. شارع مصلحت و مفسده را سبک و سنگین می‌کند، کسر و انکسار می‌کند و بر طبق یکی جعل می‌کند.

پس تا اینجا یک اشکال، اشکال مرحوم عراقی بود که جواب دادیم. اشکال دیگر مربوط به صاحب منتقی است که ابتدا آن را مطرح می‌کنیم و بعد مرحوم صاحب منتقی تحقیقی اینجا دارد که ایشان بحث را خیلی منقح آورده و من ندیدم کسی مثل ایشان این بحث را به این خوبی بیاورد. به ترتیب بیان ایشان ذکر می‌کنیم اما ذهن خودتان را روی این مرکز متمرکز کنید؛

یک حرف این است که دو دلیل یا بین‌شان تعارض است یا اگر تعارض نباشد یک چیزی به نام تزام نداریم. مثلاً همین جا ممکن است کسی بگوید شما که می‌گوئید تعارض نیست، چرا می‌گوئید تزام؟ دو دلیل است و در هر دو دلیل عرض هم وجود دارد، ما قدرت را صرف یکی می‌کنیم خود به خود از دیگری هم عاجز هستیم، چرا بیائیم مسئله‌ی تزام را مطرح کنیم؟ آیا ضرورتی دارد این عنوان را به میدان بیاوریم و بگوئیم این دو دلیل با هم یک تزامی دارند و بعد هم بگوئیم تعریف تزام چیست؟ یا اینکه حتماً غیر از مسئله‌ی تعارض نسبت دیگری بین دو دلیل تصویر می‌شود و ما لابد این هستیم آن نسبت را پیدا کنیم. می‌گوئیم آن نسبت تزام است و تزام هم موضوع برای احکامی است. عرض می‌کنم خودتان را جای مولای عرفی بگذارید که دو دلیل از آن صادر می‌شود، ببینید که غیر از مسئله‌ی تعارض چیز دیگری مطرح می‌شود یا خیر؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين